

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

توجه بفرمایید. بحث ما رسید به این نکته که نسبت فرمایش محقق اصفهانی را با فرمایش محقق خوئی و حضرت امام به دست بیاوریم تا بتوانیم با یک اشرافی نسبت به فرمایشات این سه فقیه بزرگوار، اظهار نظر کنیم.

به خاطر اهمیت و دقت فرمایشات محقق اصفهانی مقداری در آن معطل شدیم. مخصوصا به بیانات امام که رسیدیم خواهید دید که خیلی فرمایش آقای اصفهانی دخیل است. فرمایش آقای خوئی هم همین طور است.

فرمایش محقق اصفهانی به این جا رسید که فرمودند ما این جا یک وجوب وفاء و یک حرمت نقض و یک فسخ داریم. ایشان فرمودند که اگر این جا حرمت نقض یا وجوب وفاء را تکلیفی بکنیم دچار محذور می شویم. چون اگر بگوییم این فسخ عرفا و شرعا حق فاسخ است، خب چرا با وجوب وفاء حرامش می کنیم؟! دلیلی بر حرمتش وجود ندارد. کسی که عرفا و شرعا حق اوست که یک چیزی را به هم بزند چرا به او بگوییم يجب عليك الوفاء؟! یا بگوییم يحرم عليك النقض؟! اگر هم حقیقت نیست، یعنی نمی تواند فسخ کند، خب باز هم حرمت، تکلیف ما لا یطاق می شود. اگر وجوب وفاء

یعنی وجوب این تکلیف متوجه او بشود، تکلیف ما لا یطاق می شود. خب این دست او نیست که بخواهد حفظش کند یا نقضش کند.

بنابراین این را باید به وفاء عملی و نقض عملی بزنیم. نقض عملی مقدور اوست. یعنی شما در عمل این را به هم نزن. یعنی این که به مقتضای عقد عمل کن. این عقد قبلا چه می گفت؟ حالا هم عملا همان کارها را انجام بده. این عقد می گفت شما تصرف در مال غیر بدون اجازه نکن حالا هم تصرف نکن. این عقد می گفت این را ملک او به حساب بیاور الان هم به حساب بیاور. ایشان می گوید اگر این طوری باشد به معنای اصالة اللزوم است. وفاء عملی واجب است و نقض عملی هم حرام است. پس وجوب وفاء و حرمت نقض، معنایشان عمل به مقتضای عقد است. عملا مقتضای عقد را رعایت کن، عملا مقتضای عقد را به هم نزن. این یعنی لزوم عقد. بعد یک ترقی کردند و گفتند اصلا ممکن است که کسی بگوید این نقض که ما می گوییم حرام است، مقابل ابرام باشد. ابرام عقد یعنی عمل به مقتضای عقد و نقض عقد یعنی عمل نکردن به مقتضای عقد. پس نقض در مقابل ابرام است. ابرام عقد لازم است و نقض عقد حرام است. اما فسخ عقد که به تعبیر ایشان، اعدام موضوع است، موضوع را بر می دارد، این اصلا محل دعوا نیست. لذا اگر کسی بگوید که من عقدی را فسخ کردم یعنی حلّش کردم، یعنی گره را باز کردم. این نقض نیست! ایشان می گوید اگر کسی این طوری آیات و روایات را معنا کند آن موقع می فهمد که ادله ی خیار، استثناء در حرمت نقض نیست. این طوری نیست که بگوییم ما یک حرمت نقضی داشتیم ولی این جا شارع یا عقلاء استثنائی قائل شده اند. این ها اصلا

استثناء آن نیستند. خیار یعنی فسخ و فسخ یعنی حلّ. حل هم یعنی برداشتن مقتضی و اعدام مقتضی نه حفظ مقتضی و عمل نکردن به مقتضاء که نقض باشد!

لذا فرمایشات آقای اصفهانی تقریباً دو پله دارد.

اول می گوید که این نقض عملی و وفاء عملی در آیه ی "اوفوا" یا "لا تنقض" مطرح است. عرض هم کردم که ایشان می گوید در هر دو جا قرائنی داریم که نمی شود با حقیقی کار کرد. در استصحاب وجدانا می دانیم که نقض وجدانا اتفاق افتاده است. این جا هم می دانیم که نافذ نیست، مؤثر نیست و اصلاً این فسخ به درد نمی خورد.

در پله ی دوم یک ترقی می کند و می گوید که ممکن است بگوییم در بحث خیارات نقضی صدق نمی کند که شما بخواهید با آن کار کنید.

### طرح سوال اول از جمع بندی فرمایشات محقق اصفهانی:

خب این فرمایشات محقق اصفهانی، منشاء یک بحثی است که ممکن است ما همه اش را این جا نگوییم. آن بحث این است که اگر این فرمایش ایشان درست شد، آیا می توانیم از آیه ی اوفوا در خیارات استفاده کنیم؟ یعنی بگوییم این آیه مرجع ما در باب خیارات است. یعنی بگوییم اصل، عدم جواز خیار است و عند الشک در این که یک معامله ای خیار دارد یا نه، بگوییم اصل این است که خیار نداریم. آیا می شود از این آیه این ها را استفاده کرد؟ بعبارة اخری، لازمه ی پله ی اول، اصالة اللزوم در معاملات بود. اما در آن ترقی که گفتند نقض در مقابل ابرام است و فسخ یعنی حلّ در مقابل

اصل عقد است، آیا لازمه ی این ترقی با آن پله ی اول یکی می شود؟! در پله ی اول، اصالة اللزوم را برای ما درست کردند و گفتند نقض عملی و وفاء عملی یعنی این معامله عملا لازم است. اگر عملا این معامله لازم باشد، آن موقع مفاد آیه می شود اصالة اللزوم در معاملات و مشکلی هم نداریم. اما اگر گفتیم که اصلا خیار، نقض معامله نیست. اعمال خیار، اعدام مقتضی است و نقض وقتی است که مقتضی باشد اما به مقتضا عمل نکنید. خب اگر این تحلیل درست شود و نقض در مقابل ابرام قرار گرفت و فسخ در مقابل اصل عقد قرار گرفت، آن موقع آن اصالة اللزوم در معاملات از آیه ی اوفوا در می آید؟

اگر این طور شد قبل ترقی و بعد از ترقی چه سرنوشتی پیدا می کنند؟

### طرح سوال دوم:

کما این که در بحث فعلی که بحث صحت معاطاة است معنای آیه بر اساس تحلیل محقق اصفهانی این می شود که وفاء عملی بر شما واجب است و نقض عملی هم حرام است. نقض عملی یعنی این که با فرض حفظ اصل عقد، حرام است که به مقتضایش عمل نکنید. حالا اگر قرار شد شما به مقتضایش عمل کنید، ببینیم که این عمل به مقتضای عقد، در معاطاة درست در می آید یا نه؟ که باز هم این نکته از آن دقت های شیخ است. شیخ مقتضا را جواز تصرف گرفته است. اگر جواز تصرف بگیریم، این مشترک بین معاطاة و غیر معاطاة است. بعضی ها مثل امام، مقتضا را وجوب تسلیم گرفته اند. گفته اند وقتی یک عقدی انجام شد بر هر دو تا واجب است که تسلیم کنند. بایع مبیع را تحویل بدهد و مشتری ثمن را تحویل بدهد. نقض یعنی این که به مقتضا عمل نکنید. یعنی تسلیم و تسلیمی انجام

نشود. اگر این باشد در معاطاة این مقتضا محقق است. معنای وجوب عمل به مقتضا در معاطاة چه می شود؟ خب الان دعوی ما سر این بود که از آیه برای صحت استفاده کنیم و بگوییم وقتی یک عقدی واقع می شود یک وفاء عملی بر من واجب می شود و من باید به مقتضایش عمل کنم و نقض عملی آن بر من حرام است، یعنی عملا نمی توانم از آن عقد تخطی کنم، خب معنایش این است که آن عقد صحیح است، حالا هر چه که باشد. فقط این معنا باید آن جا محقق شود یعنی باید درست باشد که بگوییم این عقد مقتضا دارد تا من آن مقتضا را رعایت کنم. خب امام در باب معاطاة در مقتضا مشکل دارند که باید ببینیم. این دو نکته ی رئیسی در فرمایش محقق اصفهانی مطرح است که اولاً بر اساس تحلیل ایشان آیا می توانیم از این آیه در بحث لزوم استفاده کنیم؟ ثانیاً اگر نتوانستیم در بحث لزوم از آن استفاده کنیم و بگوییم اصالة اللزوم با آن "بل" ایشان به هم می خورد اما در مساله ی صحت از باب این که وفاء عملی و نقض عملی به معنای لزوم نیستند اما به معنای صحت معامله هستند، در این صورت در معاطاة چه باید بکنیم؟ این را ان شاء الله همراه امام تعقیب می کنیم. امام این دو تا را خوب تعقیب کرده است.

اما تکلیف آن قسمتی که مربوط به فرمایش محقق خوئی است، از آن چه گفتیم روشن می شود. محقق خوئی این جا دو سه نکته فرموده که واقعا با سازمان محقق اصفهانی که ایشان می خواهد از آن استفاده کند جور در نمی آید.

اشکال اول به محقق خوئی:

نکته ی اولی که در فرمایش محقق خوئی داشتیم این بود که ایشان اشکالی به شیخ وارد کرد و سعی کرد که آن اشکال را غیر قابل ذب از شیخ جلوه بدهد. آن اشکال هم همین اشکالی است که محقق اصفهانی بیان کرده اند و گفته اند وقتی قائل به وجوب وفاء می شویم، این وفاء باید به چیزی بخورد که ما قراری بر آن داشته باشیم. لذا وقتی این جا می گوئیم وفاء به عقد، خب وفاء به عقد داریم و حتی بنا بر این که با عمل به مقتضا کار کنیم هم وفاء به ملکیت نداریم. ما باید بر یک چیزی قرار داشته باشیم بعد هم قرار بر هر چیزی شکل گرفت وفاء به همان چیز هم واجب است و نقض آن هم حرام است.

محقق خوئی دقیقا از همین فرمایش محقق اصفهانی استفاده کرده اند. قبلا هم خوانده ایم که فرموده اند ما یک التزامی داریم، یک ملتزمی داریم و باید بینیم دقیقا ملتزم ما چه چیزی است. فرمودند نمی توانیم با حرمت تصرف که شیخ با آن کار کرده اند کار کنیم. این فرمایش، فرمایش محقق اصفهانی بود. منتهی محقق اصفهانی برای این حرف یک مبنایی قائل شد و بعد با آن توضیحاتی که بنده ارائه کردم در نتیجه حرف شیخ را قبول کرد. اما متاسفانه محقق خوئی نه می خواهد به مبنا ملتزم شود و نه به آن تحلیل محقق اصفهانی ملتزم است. مبنای محقق اصفهانی این بود که وفاء همیشه یک مبنا بیشتر ندارد. اصرار دارند که وفاء چه به عمل بخورد مثل نذر و عهد و چه به یک چیزی مثل بیع بخورد که نتیجه اش مهم است، یک معنا بیشتر ندارد. وفاء یعنی تمام شدن و ایفاء یعنی وجوب اتمام عمل. اما باید دید که آیا محقق خوئی خود این مبنا را ملتزم است تا بتواند این تحلیل آقای اصفهانی را قبول

کند؟ یا قائل است به این که ممکن است وقتی وفاء به عمل می خورد یک معنا پیدا کند و وقتی به یک چیزی دیگر مثل بیع می خورد طور دیگری معنا شود؟

### اشکال دوم به محقق خوئی:

ثانیا محقق اصفهانی با فرض قبول این مبنا که وفاء همیشه یک معنا دارد از مناسبتی که بین وفاء و آن حکم تکلیفی مطرح بود استفاده کرد. در نتیجه شما آیه را هر کارش کنید دیگر نمی توانید وفاء را به معنای اتمام عمل معنا کنید بلکه باید عمل به مقتضا معنایش کنید. خلاصه ی تحلیلی که ما ارائه کردیم به این جا رسید که محقق اصفهانی می گوید من قبول دارم که وفاء همیشه یک معنا دارد اما این جا هر کاری که بکنم وفاء با حکم تکلیفی وجوب نمی سازد، نقض را هر کاری بکنم با حکم تکلیفی حرمت نمی سازد، لذا مجبور هستم که وفاء و نقض را عملی معنا کنم. وقتی آن ها را عملی معنا می کنیم مجبور می شوم که بگویم معنایش حلّ نمی شود. آقای خوئی دنبال این رفت. آقای خوئی وفاء را طوری معنا کرد که وجوب وفاء و حرمت نقض را به معنای حرمت حلّ گرفت. چرا؟ به خاطر این که آن مناسبت از دستش رفت. یعنی اگر آقای خوئی می خواست این تحلیل را کامل کند و گردن ما بگذارد باید سیر محقق اصفهانی را می رفت. باید می گفت این جا یک معنا دارم به نام وجوب اتمام و ایفاء هم اتمام است اما این وجوب، چون نمی تواند به معنای حقیقی وفاء بخورد باید به چیزی دیگری بخورد. اگر به معنای وفاء عملی خورده است خب محقق اصفهانی می گوید معنای این حرف، عمل به مقتضا است. حالا از این عمل به مقتضا قبل از ترقی ایشان، اصالة اللزوم در می

آید و بعد از ترقی در نمی آید، این بحث قبلی ماست که گفتیم، منتهی باید این سیر را برویم. خب این خیلی نکته ی کلیدی است در بحث با محقق خوئی.

### اشکال سوم به محقق خوئی:

نکته ی آخری که می خواهیم در فرمایش محقق خوئی به آن توجه تام کنید این است که بر اساس این سیری که محقق خوئی می خواهد با قبول آن مبنا انجام بدهد، بالاخره اگر بخواهد قبول کند وفاء این جا به معنای وجوب وفاء است و حرمت نقض هم حرمت حلّ است، جواب آقای اصفهانی را باید بدهد یعنی فرق بین وفاء حقیقی و وفاء عملی را بعد از "بل" را روشن کند. و إلا محقق اصفهانی آن ها را گیر انداخته و می گوید که شما نمی توانید از آیه استفاده کنید.

پس ما در بحث با آقای خوئی، سه نکته داشتیم:

نکته ی اول: مبنای فرمایش محقق اصفهانی که تعدد یا وحدت معنای وفاء است.

نکته ی دوم: استفاده از مناسبتی که محقق اصفهانی بین وجوب و وفاء قائل است و به دست آوردن معنای وفاء عملی و نقض عملی و اصالة اللزوم بر این اساس و تسلیم حرف شیخ شدن در نهایت مطاف، نه انکار حرف شیخ که محقق خوئی انکار کرده اند.

نکته ی سوم: اصلا استفاده از آیه و اثبات اصالة اللزوم به واسطه ی این آیه، منوط بر این است که آقای خوئی آن قسمت بعد از "بل" را در عبارت آقای اصفهانی حل کنند که حل نکرده اند. یعنی اگر حقیقتا نقض در مقابل ابرام قرار بگیرد و حل در مقابل اصل عقد قرار بگیرد، اصالة اللزوم چه



سرنوشتی پیدا می کند؟ بر اساس آن نکته ی سوم که اگر از آقای اصفهانی قبول کردیم آن موقع تلازم دلالات این جا اساسش به هم می خورد. یعنی این آیه اصلا لزومی نیست تا از لزوم بخواهیم به صحت برسیم و آن فرمایشی که بعضی از مقررین آقای خوئی خیلی روی آن مانور می دهند کلاً منهدم می شود. یعنی اگر نتوانستیم مشکلمان را با آقای اصفهانی حل کنیم و تسلیم شدیم که این آیه به درد لزوم نمی خورد و مستقیماً به درد صحت می خورد البته با همان تحلیل ها که مقتضاً را چه ببینیم و چه کارش کنیم، اگر نتوانستیم این را کار کنیم دیگر اساس آن بحثی که گفتیم این آیه اصلاً لزوم است و از لزوم می خواهد به صحت برسد - چون آقای خوئی دنبال تلازم است - به هم می خورد. نامنظم بودن فرمایش محقق خوئی این جاها خیلی دیده می شود. متأسفانه آقای خوئی بخش ناچیزی از این تحلیل عمیق آقای اصفهانی را وارد شده است و آن سه نکته ی رئیسی - البته نکته ی چهارمی نتیجه ی سومی است - در فرمایش ایشان مطرح نیست.

اما امام اتفاقاً خواسته اند با محقق اصفهانی سیر کنند و از اول هم سر این ایستاده اند که وفاء یک معنا دارد یا دو معنا دارد؟ و این که آیا از وفاء، وفاء عملی در می آید یا وفاء حقیقی؟ نقض حقیقی در می آید یا نقض عملی؟ از آن لزوم در می آید و بعد صحت یا مستقیماً صحت به دست می آید که در این صورت لزوم از دست رفته است؟

این همه که شما را با عبارات محقق اصفهانی معطل کرده ایم، برای همین سه نکته ی رئیسی است که در فرمایشات محقق خوئی رعایت نشده است ولی در فرمایشات امام رعایت شده است. ما فردا وارد فرمایشات امام می شویم و بعد جمع بندی می کنیم و بعضی از این مطالب را همین جا حل می کنیم و

بعضی را می گذاریم در بحث لزوم حل می کنیم، چون خیلی بحث لزوم وسیع می شود. آن چه که ما دنبالش هستیم استفاده از آیه برای صحت است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.